



عروسک‌های کوکی فرنگ

اشاره:

سخنان روشنفکران گذشته با نظرات و آراء روشنفکران کنونی در محتوا از چنان شباهتی برخوردار است که گویا این سخنان از منبعی واحد صادر شده است. این شباهت‌ها تا آنجا که به نوعی می‌توان پوست‌اندازی واژه‌ها و تکرار مکررات را در بندبند این آرا به نظاره نشست، تکراری به سان حرکت‌های دست و آواز خوانی عروسک‌های کوک شده‌ای که هرگاه صاحب آن اراده نماید، آن را به سخن می‌آورد. این نوشتار بر آن است تا شباهت‌ها و تکرارهای عروسک‌وار در سیر تاریخ ۱۵۰ ساله روشنفکری ایران نشان داده شود.



مسن ابراهیم‌زاده

الف) امام راحل فَدَوِیُّ قبل از آغاز نهضت، طی نشست‌های با علمای قم و با حضور آیت‌الله العظمی بروجردی، پیش از هر واکنشی در برابر حرکت اسلام ستیزانه دستگاه فرهنگی و سیاسی نظام ستمشاهی، خواستار روشن شدن تکلیف متحجرینی شد که مانع به ثمر رسیدن تلاش عالمان دینی و مردم مؤمن شدند. امام راحل در آن جلسه، این قشر را چون کسانی دانست که به هنگام حضور در میدان، دست‌های مبارزین را از پشت می‌بندند. اگر آن روز این هشدار امام فَدَوِیُّ نصب العین خواص و به تبع آن عامه مردم می‌شد و یا تمهیدی صورت می‌گرفت که زره‌هایی بر تن مبارزان پوشیده می‌شد تا از پشت خنجر نخورند و یا در حرکتی شجاعانه‌تر و قاطعانه‌تر، جمع آنان از محفل خودی‌ها جدا می‌شد، بی‌شک انقلاب در همان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به ثمر می‌نشست.

امام راحل فَدَوِیُّ پس از شکستن هیمنه غرب و فرو ریختن ستون‌های استبداد و استعمار و آرام گرفتن در نزد معبودش با دلی آرام در ۱۴ خرداد ۶۸ در وصیت نامه الهی - سیاسی خود، مردم و مسئولین را نسبت به ورود فرهنگ غرب توسط مجاری آن بر حذر داشتند و نسبت به هشجاری در برابر برخی افراد نفوذی در حوزه‌های علمیه که گاه پس از بیست سال مشی مقدس‌نمایی و ریاکاری در حوزه در فرصت مناسب به اسلام و انقلاب ضربه می‌زنند، هشدار دادند. اگر آن روز هشدارهای امام در خصوص نفوذ فرهنگ غرب در جامعه و نفوذی‌های حوزه‌های علمیه که در نقش پل‌های تهاجم فرهنگ غرب نقش آفرینی می‌کنند جدی گرفته می‌شد، امروز شاهد به آتش کشیدن ثمره سال‌ها بذرافشانی دلسوزان انقلاب و نظام و شبه‌افکنی دولت اصلاحات در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون نبودیم.

ب) امروز وقتی سخن از فرهنگ غرب و غربگرایی به میان می‌آید در وهله نخست شکل و شمایل و تفکر و اندیشه قشری در ذهن هر عام و خاصی جلوه‌گر می‌شود که جامعه ما از آن به عنوان «روشنفکری بیمار» یاد می‌کند؛ سخن از آنانی به میان می‌آید که همواره با چنگ و دندان نشان دادن به فرهنگ و هویت خودی، نفی وجود مرز بین خودی و غیر خودی و توهم دانستن توطئه غرب با ایجاد پل‌های مطمئن پنهان و آشکار، راه را برای نفوذ اندیشه‌های فرهنگ مهاجم غرب مهیا می‌کنند؛ کسانی که در عمل، چون متحجرین احمق

سیدضیا، الدین طباطبایی
عامل کودتای رضاخانی در دولباس کاملاً متفاوت



در آغاز نهضت، دست نیروهای خودی را از پشت می‌بندند و آنان را به بهانهٔ واهی افراطی و تندرو از صحنه‌ها و عرصه‌های گوناگون دور می‌گذارند و هم به بهانهٔ جذب و دلداری غیر خودی‌ها بستری مناسب برای اجرای برنامه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنان فراهم می‌سازند تا به سادگی و سهولت به مقاصد شوم و از پیش تعیین شده خود دست یابند؛ آنانی که با ژست «تقی‌زاده»ها و «میرزا ملکم‌خان»ها خود را عقل کل دانسته و نجات ایران و روند نوگرایی را تنها در تسلیم شدن در برابر فرهنگ غرب می‌دانند.

سرانجام تقی‌زاده، مهرهٔ انگلیس و عروسک کوکی ساخت کمپانی‌های غرب، پس از سال‌ها حرکت با عمامه سیادت و رویارویی با قهرمانان جهان اسلام و ایران، لباس سیادت را از تن در آورد و ماهیت اصلی خود را آشکار کرد.

ج) اردوگاه غرب هیچ‌گاه بی‌سرباز نبوده است و روشنفکری بیمار در کارخانهٔ آدمک‌ساز غرب، هر روز به تناسب فرهنگ و ملیت و مذهب هر کشوری، مانکنی را ارائه می‌دهد و به بازار مصرف می‌رساند که همه چون عروسک‌های سخنگو یک آهنگ دارند؛ آهنگی که در آن، رو کردن به قبله غرب، تنها راه نجات مردم مشرق زمین و همهٔ کشورهای جهان سوم است.

نگاهی به هماوایی این روشنفکران بیمار و پیشقراولان روشنفکری بیمار در بین مسلمانان در دعوت ملل مشرق زمین و مسلمان، خالی از لطف نیست:

«ضیا گلوپ» تئوریسین غربزدگان ترکیه می‌گوید: «ما از نظر «ملیت» ترک هستیم، از نظر «مذهب» (یعنی رسوم عبادی) مسلمان و از نظر «فرهنگ» و «تمدن» اروپایی می‌باشیم. از اسلام فقط ما باید پاره‌ای اعتقادات مذهبی و رسوم و عادات را که صرفاً مربوط به رابطهٔ انسان و خدا هست اقتباس کنیم، ولی سایر تعالیم حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کهنه شده باید مردود شناخته شده و در فراموشخانهٔ تاریخ ریخته شود و به جای آن، نظامات غربی در بست

اقتباس گردد.»^۱

«طه حسین» در کتاب «مستقبل الثقافة فی مصر» مصریان را به رو کردن به سوی قبلهٔ غرب فرا می‌خواند و می‌گوید: «اگر ما به راستی به تمدن اروپایی ارج می‌نهم، چرا گفتار خود را با کردارمان یکی نکنیم؟»^۲

در هند، «سر احمد خان» لباس اروپایی بر تن می‌کرد و معاشرت با انگلیسی‌ها را تشویق و توصیه می‌نمود. او که صریحاً با جهاد علیه انگلیس اظهار مخالفت کرده بود «انجمن مسلمانان و انگلیس برای دفاع از حقوق هندوستان»^۳ را تأسیس کرد و مسلمانان را به سوی نماز گزاردن به سمت قبلهٔ فرنگی غرب فرا خواند!

میرزا ملکم خان ارمنی، مؤسس لژ فراماسونری در ایران، اولین کسی بود که روح تسلیم‌پذیری را در کالبد به اصطلاح «قشر نوظهور روشنفکری در ایران» دمید و بردگی نوین و بندگی غرب را چنین تبیین کرد: «من خود اختراع نمی‌شوم. کاش اولیای دولت ما نیز در اختراعات

اردوگاه غرب هیچ‌گاه بی‌سرباز نبوده است و روشنفکری بیمار در کارخانهٔ آدمک‌ساز غرب، هر روز به تناسب فرهنگ و ملیت و مذهب هر کشوری، مانکنی را ارائه می‌دهد و به بازار مصرف می‌رساند که همه چون عروسک‌های سخنگو یک آهنگ دارند.

مطالعات فرنگی
علی‌اکبر سمانی





تقی زاده با عمامه سیادت، راه را برای حاکمیت رضاخان و محمدرضا فراهم کرد و بستری برای روشنفکران بیمار و غربزدگان مهیا کرد که در تاریخ سيطرة فرهنگ بیگانگان بر ایران، بی‌همتا بود؛ تا آنکه امام و یاران امام بر تفکر غربگرایی در ایران زمین نقطه پایان نهادند. امام قدس سره در خصوص تقی زاده می‌فرمایند: «امثال تقی زاده که در این ایران یک وقتی قدرت داشته‌اند، تقی زاده گفته بود که ما باید سر تا پامان انگلیسی باشد یا فرنگی باشد و باید این طور باشیم تا این که آدم بشویم.»^۷

حضرت امام قدس سره در برابرین دیدگاه «آدم شدن، مساوی با غربی شدن است»، دیدگاه دیگری مطرح کرد؛ دیدگاهی که در آن «غرب دارد انسان را وحشی بار می‌آورد؛ آن وحشی که آدمخوار است، آدمکش است، پس از پیروزی انقلاب، حداقل در سلک روحانیت و در بین مسئولین نظام، کسی جرأت بر زبان آوردن مقابله با اندیشه‌ها و آرمان‌های امام و امت را در خصوص غرب نداشت تا اینکه «سیدمحمد خاتمی» پس از آنکه در دوران وزارت ارشادی خود بستری مناسب برای رویکرد جامعه فرهنگی به سوی فرهنگ غرب بنیان نهاد، ضمن موضع‌گیری با مواضع امام راحل

دولتی یک قدری به عقل خود کمتر اعتماد می‌نمودند و آن اصولی را که فرنگی‌ها با این همه علم و تجربه یافته‌اند، کمتر تغییر می‌دادند. طرح‌های دولتی (فرنگی) را یا باید به کلی قبول کرد و یا باید به کلی رد نمود... من همین حکمرانی نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نمایم؛ یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار دهیم یا باید از دایره بربری‌گری خود قدمی بیرون نگذاریم.»^۸

میرزا فتحعلی آخوندزاده، نوکر روسیه تزاری هم در کنار چاپ و نشر داستان‌ها و نمایشنامه‌های اسلام ستیزانه خود، اطاعت محض از خدایی به نام غرب و مطیع بودن در برابر اوامر و نواهی آن را چنین بیان کرد: «مردم آسیا حریت کامله را یکبارگی کم کرده‌اند و از لذت مساوات و نعمت حقوق بشریت کلاً محرومند... بر شما لازم است که بزرگ خود را بشناسید... همیشه به امر و نهی او مطیع باشید و رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید.»^۹

سرانجام تقی زاده، مهره انگلیس و عروسک کوچکی ساخت کمپانی‌های غرب، پس از سال‌ها حرکت با عمامه سیادت و رویارویی با قهرمانان جهان اسلام و ایران، چون سیدحسین مدرس در مجلس و ایجاد پل‌های تهاجم علیه فرهنگ خودی و امضا کردن قراردادهای ننگین استعماری، لباس سیادت را از تن درآورد و ماهیت اصلی خود را آشکار کرد و گفت: «من اولین نارنجک تسلیم در برابر غرب را چهل سال پیش، بی‌پروا انداختم.»^{۱۰}

سیدمحمد خاتمی می‌گوید: تردید ندارم که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امروز بودند همان مفاهیم و مبانی اصلی به تناسب امروز در قالب‌هایی که می‌توانست جواب‌گوی زندگی انسان باشد بیان می‌گردند. دینی که می‌خواهد جاودانه باشد، نمی‌تواند قالب‌هایی که متناسب با زندگی در یک دوره است را، برای همیشه بشریت آن را جاودانه بداند؛ رضاخان نیز در روز عید غدیر سال ۱۳۱۵ شمسی گفته بود: «خیلی‌ها در اشتباه هستند و تصور می‌کنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این است که اصل دیانت و شریع را رعایت نکنند. اگر مقنن بزرگ اسلام در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم وجود داشت، موافق بودن اصول شریع حقه خود را، با وضعیت و تشکیلات تمدن امروز نشان می‌داد!»

و مردم زخم خورده از فرهنگ غرب، سخنانی را بر زبان راند که تفاوت چندانی با سخنان میرزا ملکم خان، آخوندزاده، تقی زاده و... نداشت.

خاتمی با بیان این نکته که «سیاست شمانمی‌تواند سیاست عهد بوقتان باشد، اما اقتصادتان امروزی باشد. تمام معیارهای فرهنگی تان مال گذشته باشد، ولی بخواهید اقتصاد داشته باشید. در مدیریت تان تحول ایجاد نشود، ولی بخواهید توسعه تکنولوژیک داشته باشید... و این تحول، یعنی تجدد»^{۱۱} سرانجام در سال ۱۳۷۵ سخن تقی زاده و ملکم خان و... را تکرار کرد. او گفت: «امروز به جرأت می‌توان گفت در زندگی قومی که عزم تعالی و پویایی کرده است، هیچ تحول کارساز پدید نخواهد آمد، مگر آنکه از متن تمدن غرب بگذرد و شرط دگرگونی اساسی، آشنایی با تمدن غرب و لمس روح آن، یعنی «تجدد» است. کسانی که به این روح آشنا نیستند، هرگز به پدید آوردن دگرگونی سودمند در زندگی خود توانا نیستند. باری! شرط تحول اساسی، گذر از تمدن غربی است و مراد از آن، آشنایی با مبانی تفکر و تمدن جدید است که در پس مظاهر آن نهفته است و سوگمندانه اقوامی نظیر ما هنوز از آن محروم هستیم.»^{۱۲}

موضع‌گیری خاتمی در برابر فرهنگ خودی و تسلیم شدن در برابر فرهنگ بیگانه با مواضع ضیا گلوپ ترکیه، سراحمد خان هندوستان، طه حسین مصر و کسانی چون تقی زاده و آخوندف و میرزا ملکم خان و... در این بود که این تنها خاتمی بود که از خلا فرهنگ غرب، سوگمندانه یاد کرد!^{۱۳}

۵) امام راحل قدس سره برای روشنفکران بیمار و غربگرایان، شناسنامه‌ای ترسیم کرده اند که یاران امام و رهبری باید آن را نصب العین خویش قرار دهند تا سره از ناسره تمیز داده شود. مفاد این شناسنامه عبارت

است از:

۱. مانع استقلال:

«تا غرب راه به اینجا دارد، شما به استقلال خودتان نمی‌رسید و تا این غربزده‌هایی که در همه جا موجودند از این ممکت نروند و یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید. اینها نمی‌گذارند.»^{۱۱}

۲. میان تهی:

«هی دم از غرب بچقدر می‌زنید! بچقدر میان تهی شدید! باید احکام اسلام را با احکام غرب بسنجیم، چه غلطی است؟!»^{۱۲}

۳. سرباز طاغوت:

اینهایی که توجه‌شان به غرب است، توجه‌شان به اجانب است، قبله‌شان غرب است، رو به غرب توجه دارند، اینها در ظلمات فرو رفته‌اند. اولیاء‌شان هم طاغوت است.»^{۱۳}

۴. بی‌خبر از اسلام:

«آنهایی که فرم غرب را بر فرم الهی ترجیح می‌دهند، اینها از اسلام خبر ندارند.»^{۱۴}

۵. امام با ترسیم شناسنامه غربی‌ها

و موضع‌گیری صریح در مقابل تمدن غرب، مرز بین طرفداران اسلام و انقلاب را از مدعیان دروغین مشخص کردند؛ امروز آنانی که غرب را آن‌گونه‌ای می‌بینند که امام نظاره کرد و سپس

با طرح مسئله تجدد و نوگرایی و در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان و در یک کلمه «فقه پویا» را مطرح می‌کنند، درست در تقابل با آنانی هستند که با نفی نگاه امام به غرب و قبول کردن فرهنگ و تمدن غرب به عنوان تنها نسخه نجات بشریت از پویایی فقه سخن به میان می‌آورند. این جماعت در صددند به بهانه نوگرایی و نواندیشی و ترقی، دین را با تمدن غرب و آموزه‌های آن تطبیق دهند. سیدمحمد

علی دشتی از فعالان فراماسون در دو لباس کاملا متفاوت



خاتمی می‌گوید: «دین در اصل نزول خود، آنچه در جامعه بود را نفی نکرد. نفی قبيله نکرد و نظاماتی که آورد، نامتناسب با نظام‌های قبيله‌ای آن روز نبود؛ یا همان‌ها را کاملاً پذیرفت و یا به تناسب اهداف و آرمان‌هایی که داشت، نظام‌های متناسب با آن به وجود آورد. تردید نکنید اگر به فقه با تمام گستردگی رجوع کنیم، بسیاری از احکام فقهی متناسب

با جوامع قبيله‌ای و خصوصیات آن روزگار بوده است و بنده تردید ندارم که اگر پیامبر اکرم ﷺ امروز بودند، همان مفاهیم و مبانی اصلی به تناسب امروز در قالب‌هایی که می‌توانست جوابگوی زندگی انسان باشد، بیان می‌کردند. جامعه، زن و اقتصاد امروز با گذشته متفاوت است و دینی که می‌خواهد جاودانه باشد، نمی‌تواند قالب‌هایی که متناسب با زندگی در یک دوره است را برای همیشه بشریت، آن را جاودانه بداند!»^{۱۵}

اگر محمد خاتمی همان تعریفی که امام از غرب و تمدن غرب داشتند، ارائه می‌داد یا لاقبل سکوت می‌کرد و یا چون میرزا ملکم خان و تقی‌زاده، قبله ترقی و تعالی را غرب بر نمی‌شمرد، شاید در خوشبینانه‌ترین موضع و اغماض و حمل بر صحت کردن، می‌شد منبای فکری و موضع نظری او را - منهای رفتار

سیاسی و اجتماعی او - همان منبای امام و نظریه فقه پویای امام خواند؛ اما خاتمی با مشخص کردن قبله سیاسی و فرهنگی و گذر از غرب در راستای نیل به ترقی و تعالی، ثابت کرد که این سخن و این موضع او چیزی جز سخن و موضع رضاخان نیست که در روز عید غدیر سال ۱۳۱۵ شمسی گفت: «خیلی‌ها در اشتباه هستند و تصور می‌کنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این

است که اصل دیانت و شرایع را رعایت نکنند و یا اینکه کسب تجدد و تمدن، مغایرتی با دین و مذهب دارد، و حال آنکه اگر مقنن بزرگ اسلام در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم وجود داشت، موافق بودن اصول شرایع حقه خود را با وضعیت و تشکیلات تمدن امروز نشان می‌داد!»^{۱۶}

تفاوت بسیاری است بین این «ترقی خواهی» و «تجددطلبی» رضاخانی دیکته شده توسط روشنفکران خودباخته‌ای همچون تقی‌زاده، با «فقه پویای» امام قَدَسُ و گام نهادن در مسیر ترقی و تعالی با بهره‌گیری از کتاب و سنت.

تفاوت بین «منور الفکری رضاخانی» با «نوگرایی پیروان خمینی» در این است که آنان غرب را «قبله انسانیت» می‌خوانند و اینان غرب را «قتلگاه انسانیت».

پی‌نوشت‌ها:

۱. جامعه‌شناسی غربگرایی، ج ۱، ص ۶۸.
۲. همان، ج ۱، ص ۹۱.
۳. التقاط جدید، رسول جعفریان، ص ۴۱ و ۴۲.
۴. فکر آزادی، فریدون آدمیت، ص ۱۲۵.
۵. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۱۱۸.
۶. جامعه‌شناسی غربگرایی، ج ۱، ص ۸۷.
۷. صحیفه نور، ۱۶۹، ص ۶۴.
۸. همان، ج ۷، ص ۶۹.
۹. ر - ک: سخنان آقای خاتمی در دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده اقتصاد، ۱۳۷۰/۳/۱۱، به نقل از هفته نامه پرتو سخن، شماره ۲۹۷، ص ۳، مقاله نقد اندیشه‌های خاتمی، الف. ر.
۱۰. روزنامه سلام، ۱۳۷۵/۲/۳۰، به نقل از هفته نامه پرتو، شماره ۳۰۱، صفحه آخر، نقدی بر دیدگاه‌های خاتمی، الف. ر.
۱۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۷۵.
۱۲. همان، ج ۷، ص ۵۷.
۱۳. همان، ج ۹، ص ۵۹.
۱۴. همان، ج ۵، ص ۱۲۸.
۱۵. سیدمحمد خاتمی، روزنامه همبستگی ۱۳۸۳/۹/۱۴، ص ۳.
۱۶. به نقل از صفحه نخست ترجمه فارسی کتاب «اصل الشیعه و اصول‌ها» ترجمه علیرضا خسروانی، چاپ سال ۱۳۱۷ ش، با عنوان ریشه شیعه و پایه‌های آن.

تفاوت بین «منور الفکری رضاخانی» با «نوگرایی پیروان خمینی» در این است که آنان غرب را «قبله انسانیت» می‌خوانند و اینان غرب را «قتلگاه انسانیت».